

دستاوردهای فرهنگی انقلاب اسلامی ایران

چکیده

انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب تکاملی و همه‌جانبه است. این انقلاب در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اعتقادی، اخلاقی و فرهنگی، در جامعه‌ی ایران اتفاق افتاد. در بعد فرهنگی، هدف اصلی، تلاش برای احیای فرهنگ ایرانی اسلامی به منظور رسیدن به نوعی غنا، شخصیت مستقل و به دور از وابستگی بوده است. تحقیق در زمینه‌ی تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر فرهنگ مردم ایران، مستلزم مطالعه‌ی اثرات این انقلاب بزرگ روی همه‌ی اجزا و عناصر فرهنگی این مرز و بوم است که خود نیازمند انجام پژوهش‌های زیادی است. این مقاله پس از ارائه‌ی تعریف‌های متفاوتی که از فرهنگ صورت گرفته‌اند، زمینه‌های فرهنگی پیدایش انقلاب اسلامی ایران و تأثیر این انقلاب بزرگ را در پیدایش انسانی نوین، بررسی می‌کند.

فرهنگ‌ها خصیلتی پویا دارند و در حال تعامل با سایر فرهنگ‌ها هستند، فرهنگ مردم ایران نیز از چنین خصیلتی برخوردار است. در گذشته، تعامل فرهنگ‌ها به کندی صورت می‌گرفت. شاید به این دلیل که انسان فرصت تعمق کافی برای اخذ عناصری از سایر فرهنگ‌ها را در اختیار داشت و یا این که فرهنگ‌ها عموماً در سطحی مساوی با یکدیگر قرار داشتند. از دویست سال قبل و به ویژه بعد از انقلاب صنعتی، تعامل فرهنگی ایران با فرهنگ اروپا به شدت افزایش یافت. به دلیل اغراض سیاسی غرب، تعاملات فرهنگی بیشتر از حالت گفت‌وگو، شکل تهاجمی به خود گرفت؛ یعنی تهاجم فرهنگ غربی به فرهنگ شرقی و به ویژه از جنگ جهانی اول به بعد، شدت بیشتری یافت. به هر حال، این تعاملات فرهنگی در برخی موارد مثبت و در برخی موارد آثار منفی زیادی به دنبال داشتند.

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از رخداد‌های بزرگ تاریخ ایران، در تلاش برای زدودن عناصر ناسالم فرهنگی از باورها، اعتقادات، اخلاقیات، سبک زندگی و بازساخت دوباره‌ی فرهنگ خودی در تاریخ ایران شکل گرفت. مهم‌ترین تأثیر انقلاب اسلامی ایران، تولد انسان جدید است؛ انسانی با آرمان‌های جدید که برخلاف تصور بسیاری از صاحب‌نظران غربی، موجودی خلاق، تصمیم‌گیر، نقاد و تأثیرگذار در عرصه‌ی جهان است؛ انسانی که در پیوندی تنگاتنگ با آرمان‌های شیعی (و رهبری انقلاب خود امام خمینی «ره» که نمادی از تفکر انبیای ابراهیمی است)، شکل گرفته است. به قول فوکو (۱۳۸۵)، جامعه‌شناس فرانسوی، برای درک این انسان جدید، به علم سیاست جدید و حتی فلسفه‌ی تاریخ جدید نیاز است.

تعریف فرهنگ و اجزای آن

فرهنگ معانی متعدد و متنوعی دارد. برخی آن را مجموعه‌ای از آداب و رسوم، سنت‌ها، افکار، ارزش‌ها و باورهای یک نسل می‌دانند که دارای دو پوسته‌ی مادی و معنوی است [شریعت‌مداری، ۱۳۶۴: ۲۹-۲۸ و ۱۶۷]. برخی فرهنگ را کوشش یک اجتماع انسانی برای

رسیدن به نوعی غنا و شخصیت مستقل تلقی می‌کنند [شریعتی، ۱۳۵۵]. ادوارد تایلور (۱۳۷۵) درخصوص فرهنگ معتقد است، فرهنگ کلیت پیچیده‌ای از دانش‌ها، اعتقادات، باورها، هنرها، امور اخلاقی، قوانین، آداب و رسوم و هر قابلیت یا عادت دیگری است

که انسان به عنوان عضو جامعه به کسب آن اقدام می‌کند. مجموعه‌ی این عوامل فرهنگ نامیده می‌شود. ناپلئون دوارته (۱۹۷۵)، مردم‌شناس معروف، فرهنگ را روش زندگی می‌داند که هر گروه، قوم و جامعه در زمان و مکان خاصی برای خود انتخاب می‌کند.

جورج پیتر مورداخ جامعه‌شناس آمریکایی (۱۹۶۵) اجزای یک فرهنگ را از جنبه‌های اعتقادی و اخلاقی، اجتماعی و عرفی، اداری و حقوقی و

هنری بالغ بر ۷۰ نوع می‌داند [شکویی ۱۳۵۴]. بدون شک، جنبه‌های کلی فرهنگ ممکن است از شمول بیشتری برخوردار باشند و بتوان به فهرست بالا مواردی را اضافه کرد. اما عناصر فوق، در همه‌ی فرهنگ‌های جهان به چشم می‌خورند. تعاملات فرهنگی بدون شک روی این اجزا و عناصر تأثیر می‌گذارند. در مواردی به غنای این اجزا و در مواردی به تغییر یا اصلاح این اجزا منجر می‌شوند.

پیشینه‌ی فرهنگ ایران و تلاش در راه بازساخت فرهنگی

کشور ایران دارای فرهنگی کهن و ریشه‌دار است. این فرهنگ از زمان‌های گذشته در تعامل با فرهنگ‌های دیگر از جمله فرهنگ‌های ایلامی، بابلی، یونانی، رومی، عربی، ترکی، هندی و چینی بوده است. لشکرکشی‌های تاریخی، مسافرت‌ها، ترجمه‌ی کتاب‌ها و تجارت، زمینه‌ی این تعاملات فرهنگی را در طول قرون و اعصار فراهم کرده‌اند. با این حال، کشور ایران در این تعاملات همواره در تلاش بوده است که ضمن اخذ آگاهانه

از عناصر سایر فرهنگ‌ها، هویت و شخصیت خود را مستقل نگه دارد. از ۲۰۰ سال قبل، به ویژه پس از انقلاب صنعتی در غرب، به ناگهان بسیاری از کشورهای شرقی با سرعت و شتاب زیاد در معرض تعامل و تهاجم فرهنگی تمدن غربی قرار گرفتند. تمدنی که خود را برترین تمدن و فرهنگ جهان می‌دانست و به دلیل پیشرفت سریع فناوری برخوردار از قدرت نظامی و تجاری بالا، موفق شد بیشترین تأثیر را بر اجزای سایر فرهنگ‌های جهان بر جای بگذارد.

فرهنگ غربی، بدون شک در باورها و عقاید، آداب و رسوم اجتماعی، ساختار خانواده، نوع ورزش‌ها و تفریحات، نوع غذا، روابط محرم و نامحرم، سبک لباس و آرایش، شیوه‌های درمان، ذخیره‌ی دانش، نظام اداری، نوع قوانین، روابط سیاسی، نظام آموزش و پرورش، اخلاقیات و ارزش‌ها، ادبیات، فلسفه، فناوری، سبک زندگی و کاهش اعتماد به نفس ملی، در عموم کشورها تأثیر عمیقی گذاشت و موافقان و مخالفانی را برانگیخت. برخی در مقابل این فرهنگ جدید دچار خودباختگی شدند و برخی نگران پذیرش بدون حساب و کتاب عناصر این فرهنگ جدید و در نتیجه، تزلزل اخلاقیات و ارزش‌ها و از دست

رفتن اعتماد به نفس ملی. در کشور ما، اوج این خودباختگی را حداقل از ۱۰۰ سال پیش تا سه دهه قبل، بیش از سال‌های دیگر می‌توان مشاهده کرد. با مراجعه به آثار و افکار اندیشمندان دین‌باور به خوبی می‌توان به عمق این نگرانی‌ها پی برد.

امام خمینی «ره»، رهبر بزرگ انقلاب اسلامی ایران، در سال ۱۳۴۶ در پاسخ به پیام دهمین نشست «اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا» چنین می‌فرماید: «آن‌چه می‌توان گفت ام‌الامراض است، رواج روزافزون فرهنگ اجنبی استعماری است که در سال‌های بسی طولانی، جوانان ما را با افکار مسموم پرورش داد و عمال داخلی استعمار بر آن دامن زدند. از یک فرهنگ فاسد استعماری، جز کارمند و کارفرمای استعمارزده حاصل نمی‌شود. کوشش کنید مفاسد فرهنگ حاضر را بررسی کرده و به اطلاع ملت‌ها برسانید. با خواست خداوند متعال آن را عقب‌زده و به اطلاع ملت‌ها برسانید و به جای آن فرهنگ اسلامی-انسانی را جای‌گزین کنید تا نسل‌های آینده با آن‌چه که انسان‌سازی و عدل‌پروری است، تربیت شوند.»

امام «ره» در کتاب کشف‌الاسرار (ص ۳۵ و ۵۹) می‌فرماید: «افسوس که ما از اروپاییان چنان وحشت کردیم که یکسره خود را باخته و علوم را که خود در آن‌ها تخصص داریم و اروپاییان تا هزار سال دیگر نیز به آن نمی‌رسند، به سستی تلقی می‌کنیم. کسی که

منطق‌الشفاء و حکمة‌الاشراق و حکمت متعالیه‌ی صدرای شیرازی دارد، به منطق و حکمت اروپاییان... چه احتیاجی دارد؟»

مرحوم دکتر شریعتی معتقد است، اروپایی‌ها تلاش کردند تا شخصیت فرهنگی و وجودی همه‌ی ما را نفی کنند تا ما در نوعی بشریت موهوم و دروغینی که وجود ندارد، محو شویم. افرادی بار بیابیم خالی از خویش و بی‌فرهنگ، تا در آن صورت رابطه‌ی ما با آن‌ها به صورت رابطه‌ی نوکر و آقا، استعمارزده و استعمارگر، و مصرف‌کننده با تولیدکننده درآید. آن‌ها به ما ایرانی‌ها نگفتند که شما فرهنگ و تمدن ندارید تا ما درصد کشف آن برآیم. برعکس به ما گفتند که شما فرهنگ دارید، اما تلاش کردند فرهنگ گذشته‌ی ما را مسخ کنند، و مسخ فرهنگی بدتر از نفی فرهنگی است» [۱۳۵۶: ۳۴].

غرب از قرن هجدهم به بعد، به کمک جامعه‌شناسان، مورخان، نویسندگان، هنرمندان و حتی انقلابیون و انسان‌دوستانش تلاش کرده است، این تتر را به دنیا تحمیل کند که تنها یک تمدن وجود دارد و آن همان شکلی از تمدن است که غرب ساخته و به جهان عرضه کرده است و هر کس که می‌خواهد متمدن باشد، باید همین تمدنی را که ما می‌سازیم، مصرف کند و اگر می‌خواهد آن را نفی کند، باید وحشی بماند. آن‌ها می‌گویند که در دنیا فقط یک فرهنگ وجود دارد و آن فرهنگ غرب است. هر کس می‌خواهد در قرن بیستم فرهنگ داشته باشد، باید فرهنگ غربی را بخرد، همان‌طور که کالای غربی را می‌خرد» [همان، ص ۱۷].

بدون شک، مهم‌ترین تأثیرپذیری منفی از فرهنگ غرب در جامعه‌ی ما، از خودبیگانگی فرهنگی بود. از

خودبیگانگی یعنی این‌که انسان خودش را گم کند و شیء دیگری را و کس دیگری را به جای خودش در خودش احساس کند. این نوعی بیماری بزرگ اجتماعی و روحی انسان است. از خودبیگانگی فرهنگی، ناشی از چندین علت است. نخست آن‌که ما فرهنگ دیگری را که متناسب با زمان دیگری، مرحله‌ی تاریخی دیگری، سطح و نظام و بنیاد اقتصادی دیگری و روابط اجتماعی و سیاسی در جامعه‌ی دیگری است، جانشین فرهنگ خودی کنیم و یا این‌که دست‌های مشکوکی به طرق گوناگون این کار را انجام بدهند. در آن صورت، فرد فرهنگ جامعه‌ی دیگری را به نام فرهنگ خودی احساس می‌کند و آن‌گاه از دردهایی می‌نالد که درد او نیستند و از بدبینی‌هایی فریاد می‌کشد که متناسب با واقعیت‌های فرهنگی، فلسفی و اجتماعی جامعه‌ی او نیستند. در این جاست که فرد توسط فرهنگ دیگری، از فرهنگ خود بیگانه شده است و چیزی را احساس می‌کند که دیگری احساس می‌کند.

حداقل در ۲۰۰ سال گذشته، مردم خودشان بودند، احساساتشان، آرزوهایشان، طرز کارشان، معنویاتشان، تفریحشان، سلیقه‌هایشان، هنرشان و طرز تفکر مذهبی‌شان، همه و همه متعلق به خودشان بود. زمانی انسان ایرانی احساس می‌کرد که به تمدن بزرگ قرن‌های چهارم، پنجم، ششم، هفتم و هشتم اسلامی وابسته است. احساس می‌کرد که به یک فرهنگ بیش از دو هزار ساله وابسته است که به شکل‌های گوناگون، معنوی تازه در دنیای بشری خلق کرده است. احساس می‌کرد که وابسته به اسلامی است که عالی‌ترین، نوترین و جهانی‌ترین مذهب است و آن همه

معنویت را به وجود آورده و آن همه تمدن‌های مختلف را در خودش حل کرده و یک تمدن عظیم ایجاد کرده است. احساس می‌کرد به اسلامی وابسته است که زیباترین روح‌ها و عالی‌ترین چهره‌های انسانی را درست کرده است و می‌توانست به نام یک انسان در برابر دنیا و در برابر هر کس دیگر، احساس شخصیت انسانی کند.

بعد به ناگهان از دویست سال قبل، فرهنگ جدیدی تهاجم خود را براساس باور به برتری تمدن و انسانش، به کشورهای متفاوت جهان از جمله ایران آغاز می‌کند تا به دنیا بقبولاند که استعداد غربی عقلی و فنی است و استعداد شرقی احساسی و عرفانی. شرقی برای پیشرفت باید مانند ما تعصب را کنار بگذارد و مذهب را دور بریزد و خود را فرهنگ بومی خالی کند و به عبارتی، از مغز سر تا ناخن پا فرنگی شود. روشن فکران جامعه نیز تحت تأثیر ضعف‌های موجود در جامعه، جذب چنین شعارهایی شدند. در چنین شرایطی بود که انقلاب اسلامی ایران ندای بازگشت به خود و فرهنگ خودی را سر داد. شاید بزرگ‌ترین دستاورد فرهنگی انقلاب اسلامی را باید بازگشت به فرهنگ خویش و احیای حس اعتماد به نفس ملی بنامیم.

انقلاب اسلامی ایران و انسان انقلاب اسلامی

در بهمن ۵۷، ایرانیان به شکلی که توضیح آن دشوار است، ناگهان دگرگون شدند. گویا خداوند ایرانیان مسلمان را مدد کرد تا تحولی جدید را در زندگی انسان معاصر به وجود آورند. آنان مصدر اقداماتی شدند، آرمان‌هایی را طلب کردند و نگرش یا تلقیاتی یافتند که برای همه‌ی ناظران و حتی خودشان غیرمنتظره بود. گویی برای آغاز معماری یک تاریخ

جدید و یا شروع نوعی بازشناخت فرهنگی و تاریخی، روح تازه‌ای در ملت دمیده شد. انسانی جدید با مشخصه‌هایی نوبه وجود آمد که از آن باید به عنوان انسان انقلاب اسلامی یاد کرد. انسان انقلاب اسلامی صورت نوعی آن ایرانیانی است که تحول انقلابی سال ۵۷ را با الهام از گذشته‌ی اسلامی خود و تجربه‌های سیاسی گذشته خلق کردند و باورهای خاص خود را درباره‌ی آن پروراندند و براساس همان باورها، شیوه‌ی جدیدی را برای زندگی انتخاب کردند.

گاهی اوقات، برخی چیزها از فرط وضوح دیده نمی‌شوند. از آن جمله است انسانی که در بهمن سال ۵۷ ظهور یافت. ظهور انقلاب اسلامی به معنای ظهور انسانی تازه بود. انسانی که برخلاف تصور بسیاری از صاحب‌نظران، خلاق و تصمیم‌گیرنده بود و خود را در پیوندی تنگاتنگ با امام خمینی «ره» (شخصیتی که تبلور فرهنگ ایرانی اسلامی بود)، یا به دیگر کلام، تصویری آرمانی از خواسته‌هایش داشت، قرار داد. این انسان (و نه کس دیگر) به سرعت نام «حزب الهی» را برای خود برگزید تا پای بندی خود را به عالی‌ترین مبدأ هستی و قیود الهی نشان دهد.

حزب الله نامی است که خداوند برای انبیا، صدیقین، شهدا و رستگاران برگزیده است. چنین انسانی، بیش از آن که جامعه‌شناسی وصف‌پذیری داشته باشد، فلسفه‌ای تأمل‌برانگیز دارد. گویا انتخاب این نام می‌خواهد این را به جهانیان بفهماند که رستگاری و صلح در جهان، در هم سویی با خداوند و فرزندان راستین آدم، یعنی انبیا، صدیقان و شهداست. وجود او گویای پیوند یک نماد (امام) با یک تلقی احیا شده‌ی شیعی، یعنی انتظار است. نتیجه‌ی این

پیوند، پیدایش این باور بنیادین است که ظهور انقلاب و امام، زمینه‌ساز ظهور آخرین منجی بشریت است و حزب الهی یعنی فردی که دارای تفکر انبیا و اولیای خداست؛ دارای رسالتی جهانی و فرافرهنگی است. اما این رسالت پسروی نیست، بلکه فرا تاریخی است. هرگاه اقتضا کند، به آسانی جان خود را در راه آرمان‌هایش فدا می‌کند، معادلات سیاسی را برهم می‌زند و برای ظهور منجی عالم زمینه‌سازی می‌کند تا همه بتوانند در کنار هم و به دور از نگرانی زندگی کنند و برای تحقق هدف نهایی خلقت، یعنی انسان «خليفة اللهی»، دست به کار شوند.

انسان انقلاب اسلامی را از نظر تحلیلی باید انسان مدرن فرض کرد. چنین انسانی ارزش‌های جدیدی می‌آفریند و راه تازه‌ای در پیش پای انسان می‌نهد. و باز هم به قول فوکو، برای درک او به علم سیاست جدید و حتی فلسفه‌ی تاریخ جدید، نیاز است. او انسانی است به شدت خودآگاه و رها شده از قید و بندهای طبیعت، جامعه و فناوری. در عین حال اثبات می‌کند، ایمان او از فناوری برتر است. این انسان به خوبی از مزایای صنعت و فناوری، همکاری با نظام حکومتی برای رسیدن به آرمان‌ها، تعامل سازنده با سایر فرهنگ‌ها، ارزش‌های آزادی و حقوق مدنی واقف است. او انسانی نیست که پیرو محض امیال طبیعی باشد و یا حریم خصوصی را نادیده بگیرد. نه حقوق فرد را پایمال می‌کند و نه بی‌اعتنا به مصالح جمع است. در سطح نظری، ضد اجتماعی نیست و به سلیقه‌های گوناگون در اداره‌ی کشور، بدگمانی ندارد. او ضد مدرنیته نیست، بلکه یک انقلابی است که به دنبال اصلاح است، نه یک انقلابی که فقط به انقلاب فکر می‌کند.

مصلحت‌گرایانه و ارتجاعی، به سوی درون‌گرایی می‌رود و با این که سخت‌دگرگیر ضرورت‌های عملی (جنگ، حکومت‌داری، سیاست خارجی و...) می‌شود، در تلقی‌ات درونی خود، به صورتی ناآشکار و غیرگفتاری، به گسترش آرمان‌گرایی اما خصلتاً شیعی خود می‌پردازد.

این کیفی شدن عقیده‌ی انسان انقلاب اسلامی، همان استعلا‌ی روحانی و برخاستن از سطح به سوی آسمان است.

انسان انقلاب اسلامی در قالب بسیجی، حقیقت‌دامن‌گستر دین در زندگی انسانی را به وضوح نشان می‌دهد. این پایه‌ی اول و عمومی است، اما بلافاصله باید گفت، این انسان رابطه‌ی خود را با دین تعالی داده و به علاوه، صورتی جامعه‌شناسانه و سیاسی برای آن رقم زده است. یعنی ما به ازایی بیرونی و عام برای حقیقت یاد شده پدید آورده است.

انسان انقلاب اسلامی، به گونه‌ای که کمتر در تاریخ دیده شده است، نشان می‌دهد که چگونه دین، علاوه بر آن که تمام ساحت انسان را زیر نفوذ خود دارد، به وی نیروی حیاتی برای معماری جهان جدید اخلاقی می‌بخشد؛ نیرویی که با هدف اخلاقی و دین‌مدارانه، سیاست و جامعه‌ی یک ملت تاریخی را عرصه‌ی نفوذ خود می‌سازد.

انسان انقلاب اسلامی به دنبال فروش امیال و غرایز خود در ازای خرید حقایق فرازمینی و بندگی خداست و به قول فوکو، به دنبال آن است که سیاست کشور خود و سیاست جهان را معنوی کند. چالش چندین ساله‌ی او با آمریکا، به خاطر این هدف والا است. او می‌خواهد حریت خود را به بندگی آرمانی تبدیل کند. این تصمیم (و نه خواست)، رمز انقلاب اسلامی ایران و کلید فهم ماهیت آن است. در برابر این اقبال عمومی به بندگی خداوند و در یک هیئت جمعی، همه چیز فرعی و کم‌اهمیت می‌شود. این اراده‌ی بی‌سابقه‌ی مردم ایران در زمینه‌ای از حس قدرتمندی، تکیه بر میراث معنوی انبیا یعنی قرآن و عترت، آفرینشگری و خلاقیت رخ داد؛ چیزی که فقط محصول انقلاب اسلامی ایران است و شارحان انقلاب اسلامی نیز به اندازه‌ی کافی بر آن تأکید کرده‌اند. شاید به همین خاطر هیچ جامعه‌شناس و سیاستمداری نتوانست وقوع آن را پیش‌بینی کند. او آگاهانه به قلمرو و ملکوت وارد شد و با خدا هم سو شد و به ناگهان مسیر تاریخ خود را تغییر داد. آگاهان معنوی از قبل بر این انقلاب اشراف داشتند و آن را پیشگویی کرده بودند.

با بروز جنگ تحمیلی، انسان انقلاب اسلامی تعریفی عملیاتی‌تر پیدا می‌کند. او در رویارویی با مشکلات و توطئه‌های داخلی و خارجی یا روندهای

به همین علت، به سرعت راه‌سازندگی را در پیش می‌گیرد. او به مدرنیته شدن‌های پوشالی اعتراض دارد، در حالی که نوگراست و برای این کار خودش دلایل منطقی دارد. در عین حال هم به دنبال نوعی طراحی سیاسی است که در آن خودآگاهی تاریخی در کنار آرمان‌گرایی اسلامی و خلاقیت ملی قرار می‌گیرد. بنابراین، انسان انقلاب اسلامی آن‌گونه که به غلط مشهور شده است، نه یک بنیادگرای ضد مدرن است و نه محملی برای تسهیل سیلان هر ضد ارزشی. رابطه‌ی او با مدرنیته، برخلاف تصور بسیاری از ناظران، از نوع عدمی نیست، بلکه تکمیلی است. او از حیظه‌ی دنیای مدرن فراتر می‌رود و به دنبال ایجاد جهانی کاملاً جدید، با اتکا بر معنویت اخلاق و ارزش‌ها، سعادت همگانی و خلاقیت و توانایی همه‌ی انسان‌هاست.

منابع

۱. امام خمینی «ره». نامه‌ای از امام موسوی. کاشف‌الغطا.
۲. شکویی، حسن (۱۳۵۴). جغرافیای جهانگردی. گیتاشناسی.
۳. طاهایی، سید جواد (۱۳۸۰). درباره‌ی انسان انقلاب اسلامی (بسیست مقاله درباره‌ی ادبیات، تاریخ و فرهنگ دفاع مقدس، جنگ ایران و عراق، دفتر اول، دفتر ادبیات و هنر مقاومت). مؤسسه‌ی پژوهشی، فرهنگ، هنر و ارتباطات.
۴. شریعتی، علی (۱۳۵۶). تمدن و تجدد.
۵. _____ (۱۳۵۶). بازگشت به خویشتن و نیازهای انسان امروز. چاپ‌خانه‌ی پرتو.
۶. _____ (۱۳۵۴). تمدن و فرهنگ و تیرهای مختلف در فلسفه‌ی تاریخ تمدن‌ها، انتشارات الفتح.
۷. شریعتمداری، علی (۱۳۶۵). جامعه و تعلیم و تربیت. انتشارات امیرکبیر.
۸. بزی، خداحرم (۱۳۸۷). تأمل بر فرهنگ و اثرگذاری آن بر توسعه. رشد آموزش جغرافیا. دوره‌ی بیست و سوم. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی.
۹. تهامی، سید مجتبی (۱۳۸۶). ابعاد اجتماعی و فرهنگی امنیت ملی. انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش.
۱۰. ریتزر، جورج (۱۳۷۰). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی.
۱۱. لوئیس کوزر (۱۳۸۰)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات علمی.
۱۲. قاسم‌نژاد، علی (۱۳۷۵)، مفهوم فرهنگ، مرکز پژوهش‌های بنیادی.